

فهرست

۹	مقدمه
۳۱	انقلاب در آموزش
۴۷	آموزش و فرهنگ
۸۹	آسیب‌شناسی تربیت دینی
۱۲۷	فرهنگ و تعلیم و تربیت
۱۷۱	مصاحبه‌ای درباره آموزش و پرورش

مقدمه

تربيت کوشش برای به فعليت رساندن استعدادها بر حسب اقتضای زمان است. توضیح سخن اين‌که استعدادهای آدمیان نامحدود است و تمام استعدادها هرگز متحقق نمی‌شود. پس تربیت قاعده‌تاً باید ناظر به فعليت بخشیدن به بعضی استعدادها باشد. آموزگاران و مریيان هر عصر کدام استعدادها را به فعليت می‌رسانند؟ مسلماً آنان اختيار ندارند که با ميل خود معین کنند که مردمان برای چه کارهایی آماده شوند؛ با توجه به اين نكته باید دو صورت تربیت را از هم تفکیک کرد. عموماً وقتی از تربیت می‌گوییم مدرسه و آموزش و پرورش مدرسه‌ای درنظر می‌آید ولی تربیتی هم در بیرون از مدرسه صورت می‌گیرد که اثر و اهمیتش كمتر از تربیت مدرسه نیست و حتی می‌توان گفت که تربیت مدرسه تناسبی با تربیت منتشر در خانه و جامعه دارد و آن را تکمیل و تحکیم می‌کند. هر مردمی در هر زمان و

دست نگیرد لااقل در آن به انحصار گوناگون دخالت می‌کند. این دخالت کمتر ناشی از میل و علاقه حکومت‌ها و حکمرانان و بیشتر به اقتضای نظام تجدّد و طبیعت سیاست جدید است.

در اروپای متعدد حکومت‌ها نگفتند که در مدارس چه درس‌هایی بخوانند و دانشمندان در چه مسائلی پژوهش کنند. دانش جدید به تدریج که پیش می‌رفت مدرسه هم دگرگون می‌شد و صاحب‌نظران به تعلیم و تربیت و تحول آن می‌اندیشیدند، طراحی برنامه‌های آموزش هم بیشتر به عهده آنان بود. حکومت هم می‌پذیرفت که طرح‌های صاحب‌نظران پس از این‌که به درجه‌ای از مقبولیت رسید در آموزش و پرورش اجرا شود، در واقع دولت و دانش و درس و مدرسه کم و بیش با هماهنگی در راهی که از قرن هیجدهم هموار شده بود پیش می‌رفتند. در چنین وضعی سیاست چگونه در تربیت و آموزش دخالت نکند اما دخالت سیاست در آموزش و پرورش بیشتر غیرمستقیم است، شاید گاهی هم سیاستمداران (بخصوص در این اوآخر) دخالت‌های مستقیم در تعلیم و تربیت کرده باشند. فی‌المثل وقتی شوروی اولین سفینه فضایی را از جو زمین گذراند، کنندی رئیس جمهور آمریکا احساس کرد که باید در برنامه‌های آموزش و پرورش آمریکا تجدید نظر شود، ژنرال دوگل در فرانسه نیز وقتی به ریاست جمهوری رسید جمعی از دانشمندان را مأمور تجدید نظر در برنامه‌های آموزش مدارس کرد.

تاریخی تعلقات و خواست‌ها و مطلوب‌هایی دارند و برای رسیدن به آن‌ها وسائلی فراهم می‌آورند، تربیت هم راهی برای سامان دادن نظام زندگی و رسیدن به غایات آن است. پیداست که این غایات را هم اشخاص معین نمی‌کند، به عبارت دیگر غایات اجتماعات بشری غایات اشخاص نیست بلکه این اشخاص و افرادند که به غایات عالم خود مایل می‌شوند.

در ادوار قدیم تاریخ این همبستگی آشکارتر بوده است زیرا علم و تربیت به حکومت وابستگی نداشته و به حکم قواعد و رسوم مستقر و منتداول تعلیم و تحصیل می‌شده است، اما از آغاز تجدّد نه فقط حکومت (و دولت که به معنی سیاسی‌اش در جهان تجدّد پدید آمده است) کار تربیت را به دست گرفته بلکه آموزش عمومی به تدریج در بیشتر کشورها اجباری شده است. در این آموزش عمومی و اجباری اشخاص با اصول و قواعد حاکم بر زندگی بار می‌آیند و علوم مناسب زمان خود را می‌آموزند گویی تجدّد تن و جان آدمیان را برای خود می‌پرورد و البته در این حیص و بیص مجالی هم برای دخالت حکومت و دولت در کار مدرسه و دانشگاه و پژوهشگاه پیش می‌آید. حکومت قدیم هر چه بود و هر چه می‌کرد معمولاً سودای مداخله در آموزش و تربیت مردمان نداشت و نمی‌توانست داشته باشد. در زمانی که آدمی با صفت افزارساز شناخته می‌شود و حتی آدمیان نیز باید بسازند و ساخته شوند، حکومت اگر رشته آموزش و پرورش را در

همه مردم نه می خواستند و نه می توانستند فرزندان خود را به مدرسه بفرستند و عجبا که حکومت و دولت هم قانون را با سکوت کنار گذاشتند و کار خود را ادامه دادند. ما پیش از آن هم مدرسهٔ عالی (دارالفنون و مدرسهٔ سیاسی و...) را قبل از دائر شدن دبیرستان تأسیس کرده بودیم مع هذا همه برنامه‌های اقتباس شده (از اروپا و بیشتر از فرانسه) را نباید مطلقاً نامناسب دانست. بخصوص که گاهی همت و علاقه بعضی از مؤسسات مدارس جدید نظمی کم و بیش مناسب با شرایط فرهنگی به مدرسه و آموزش می داد.

تا زمانی که مدرسه کم بود و دبیرستان دائر نشده بود مشکل، چندان بزرگ نبود، اما به تدریج که مدرسه و تعلیم و تربیت توسعه می یافت مسائلی مانند کتاب درسی و روش آموختن نیز جدی می شد. پس می بایست کسانی باشند که بدانند نظم و نظام مدرسه جدید چگونه است و چه چیزها باید در آن آموخته شود و چه کسانی با چه مهارت‌هایی می توانند در مدارس تدریس کنند، لذا کم کم این نیاز پیدا شد که کسانی بروند و در اروپا و آمریکا درس تعلیم و تربیت بخوانند.

در دهه اول قرن چهاردهم هجری شمسی در زمان نخست وزیری مخبرالسلطنه هدایت که اعزام دانشجو به خارج نظم قانونی پیدا کرد شرط کردند که تعدادی از دانشجویان اعزامی درس تعلیم و تربیت بخوانند. توجه کنیم که اولین مدارس عالی و حتی مدارس متوسطه و

وجه دیگری از دخالت حکومت و دولت در علم نیز وجود دارد و آن وقتی پیش می آید که دولت و مؤسسات دولتی و بخصوص مراکز نظامی و مالی پژوهش‌هایی را سفارش می دهن و با سفارش خود تا حدی جهت سیر پژوهش را تعیین می کنند، این وضع اگر تعادل و تناسب رشد و بسط علم را بر هم زند ممکن است خطربناک باشد. شاید گفته شود که پژوهش به دانشگاه تعلق دارد و جهت سیر آن اگر اثری در برنامه آموزش بگذارد اثرش محدود به دانشگاه است. این اشکال در شرایطی که میان مدرسه و دانشگاه دیوارهای بلند وجود دارد بی وجه نیست اما در جامعه سیال هر تحولی در دانشگاه پدید آید در برنامه مدارس تأثیر می گذارد. در جهان رو به توسعه و توسعه نیافته نیز که نظام و برنامه‌های آموزش و پژوهش را از اروپا و آمریکا اخذ کرده‌اند دولتها کار تعلیم و تربیت را در دست دارند. اگر در اروپای غربی و آمریکای شمالی دولت و حکومت چشم به دهان صاحب‌نظران و مربیان داشتند و با نظر آنان سیاست علم و آموزش را تدوین و اجرا می کردند، در جهان متعدد مآب کار حکومت به یک اعتبار آسانتر بود زیرا طرح سازمان مدرسه و نظام تعلیم و تربیت را از یک کشور اروپایی یا آمریکای شمالی می گرفت و معمولاً در آن هیچ تصریفی نمی کرد و حتی به شرایط اجرای آن نمی اندیشید. چنان که مجلس شورای ملی ما در زمانی قانون تعليمات اجباری را تصویب کرد که در بسیاری از نقاط کشور هنوز مدرسه وجود نداشت و اگر بود

تربیت در مدارس عالی ماگرچه مباحث و مطاوی و آراء و اقوال صاحبنظران اروپایی و آمریکایی تعلیم و تربیت را تعلیم و ترویج می‌کردند به کلی غافل از شرایط فرهنگی و سیاسی کشور نبودند. وقتی در زمان وزارت فرهنگ محمد درخشش قرار شد که طرحی برای تحول در نظام آموزش و پرورش تهیه شود هیئتی که بیشتر اعضای آن در اروپا و آمریکا درس تعلیم و تربیت خوانده بودند مأمور تهیه طرح شدند، این هیئت بیشتر به نظام جدید آموزش فرانسه نظر داشت. جلال آلمحمد اولین صورت کتاب غرب زدگی خود را برای قرائت و طرح در آن شورا نوشت و با این‌که متضمن تعرّض‌های آشکار به شخص شاه بود آن را برای اعضاء خواند. این سخنرانی بیشتر سیاسی تلقی شد و اعضای هیأت را به تأمل در نظامی که پیشنهاد شده بود بر نینینگیخت و مانع پذیرفتن طرح کوتاه شدن دوره دستان و تأسیس دوره راهنمایی نشد. اعضای هیئت نیندی‌شیدند که اولاً فراهم آوردن امکانات راهنمایی تحصیلی بسیار دشوار است و ثانیاً اگر قرار است دانش آموز استعداد و علاقه خود را بازشناسد نباید ذهن او را با مطالب پراکنده پر کنند و مجال فکر و تشخیص را از او بگیرند. راستی آیا ما از این دوره راهنمایی برای تشخیص استعدادها و علایق و توانایی‌ها چه استفاده‌ای کرده‌ایم؟ و سه سال راهنمایی در حقیقت چه تعاویت اساسی با دوره سه ساله اول متوسطه دارد جز این‌که نامش نامناسب و برنامه‌اش نامناسب‌تر است.

ابتدا برای تربیت صاحبان مشاغل تأسیس شد؛ دارالفنون افسر و پزشک و داروساز و مهندس توپخانه تربیت می‌کرد، مدرسه علوم سیاسی برای تربیت کسانی دائز شد که وزارت امور خارجه به آن‌ها نیاز داشت و بالاخره دانشسراهای مقدماتی و دارالمعلمین و دانشسرای عالی (که از همه بزرگتر بود) برای تربیت معلم دائز شدند. در طی مدتی قریب یکصد سال کوشش شد که از روش‌ها و برنامه‌های تعلیم و تربیت کشورهای پیشرفت‌هه پیروی شود و البته تا آن‌جا که می‌توانستند می‌کوشیدند که در این اقتباس شرایط کشور را در نظر داشته باشند. کتاب احمد طالبوف را نمی‌توان یکسره تقليدی دانست، در مدارس دارالفنون و سیاسی و دارالمعلمین هم علاوه بر ملاحظاتی که می‌باشد رعایت شود به سابقه علم و تربیت در ایران نیز بی‌اعتنای بودند، البته حکومت هم ملاحظات خاص خود را داشت؛ فی‌المثل با این‌که امیرکبیر در کار دارالفنون از شرایط زمان غافل نبود باز هم ناصرالدین شاه اظهار نگرانی می‌کرد که مبادا سخنی گفته شود که مایه نارضایتی علمای خلاف مصلحت حکومت باشد و می‌دانیم که او بالاخره پیشرفت دارالفنون را برای حکومت خود مضر دانست. وجهی از مشکل اخذ و اقتباس علم و برنامه آموزش و پرورش را در این رعایت‌ها و نگرانی‌ها می‌توان حس کرد. صرف نظر از گفته معروف میرزا ملکم خان و تقی‌زاده که فرنگی شدن را از مغز سر تا ناخن پا سفارش کرده بودند، استادان تعلیم و

فرام می‌سازد. اگر در جهان توسعه یافته مقتضای تجدد این بوده است که حکومت تصدى امر آموزش و پرورش را به عهده گیرد، این تصدى معمولاً بدون اعمال سلیقه‌های شخصی صورت گرفته است. مشکل بزرگی که اکنون آموزش و پرورش ما با آن مواجه است این است که بر فوق رسم جهان همه باید درس بخوانند اما به درستی معلوم نیست که چه و چه اندازه باید بخوانند. در اوایل ورود تجدد که سازمان‌های اداری و آموزشی جدید تأسیس و دائر می‌شد مدارس می‌بایست برای دولت کارمند تربیت کنند حتی کسانی که در دبستان و دبیرستان درس می‌خوانند کم و بیش برای استخدام در ادارات آماده می‌شدند. اما اکنون محصلان مدارس این‌همه درس برای چه می‌خوانند. کسی نمی‌تواند بگوید که فرزندان کشور درس نخوانند، اما ضرورت درس خواندن منافاتی با فهم و درک این ضرورت و آثار و نتایج آن ندارد. تمام کسانی که دوره دبیرستان را به پایان می‌برند به دانشگاه وارد نمی‌شوند که بگوییم مدرسه جوانان را برای ورود به دانشگاه تعلیم می‌دهد و آماده می‌کند. آنها در ادارات و سازمان‌های دولتی و خصوصی هم کمتر استخدام می‌شوند و چنان که می‌دانیم برنامه مدارس هم معلومات مناسب کار اداری به دانش‌آموز نمی‌دهد. شاید بگویند در دبستان و دبیرستان مطالبی آموخته می‌شود که همه باید آن‌ها را بدانند، مسلمانًا دانستن بسیاری از آموخته‌های مدرسه برای همه لازم است، همه باید خواندن و نوشتן

وقتی سخن‌ها و نظرها از جای خود بیرون می‌آیند و بی‌مناسب و نا به جا در کنار هم قرار می‌گیرند هر چند که در ظاهر مهم جلوه کنند در حقیقت روح ندارند و منشأ هیچ اثر اساسی نمی‌شوند. این نظرها و اقوال ضرورتاً سطحی یا نادرست نیستند بلکه شاید در جای خود قرار نگرفته باشند. پیداست که هر کس حرفی و سخنی دارد باید آن را در موقع و مقام مناسب ایراد کند، اما یافتن این جای مناسب برای کسانی که در شرایط دیگر آن را می‌شنوند و یاد می‌گیرند آسان نیست. سخن وقتی در جای مناسب قرار دارد که در گوش‌ها می‌گیرد و در اذهان قابل تأمل تلقی می‌شود. بسیاری از مطالب فلسفه و علوم انسانی و تعلیم و تربیت که در اوایل عهد تجدد مأبی به زبان فارسی ترجمه شد جایی در فهم اسلام اسلاف ما نداشت و به این جهت اصلاً مورد اعتنا قرار نگرفت. اکنون وضع بسیار تغییرکرده است و با جهانی شدن علم و اقتصاد همه چیز را می‌توان در مدرسه تعلیم داد. اما برای در امان ماندن از بعضی آفات جهانی شدن، این پرسش همواره باید در نظر باشد که جهان کنونی به کجا می‌رود. در باب تعلیم و تربیت هم باید پرسید که مدرسه را چگونه باید سامان داد و در آن چه چیزها را باید آموخت و آیا در هر وقت و هر جا همه چیز را می‌توان آموخت. این گمان که با آموختن مطالب یک کتاب و افزودن یک درس به برنامه مدرسه، می‌توان رفتار مردمان را تغییر داد اولًا بی‌اساس و بی‌نتیجه است و ثانیًا زمینه دخالت سلیقه‌های شخصی در تعلیم و تربیت را

حمل بر غلو نشود - تقریباً هیچ نمی‌دانند. این مطلب وقتی بیشتر مایهٔ تأسف می‌شود که بدانیم تا چند دهه پیش اکثریت کسانی که دورهٔ دبستان را به اتمام می‌رسانند در نوشتمندی و خواندن از دیپلمه‌های کنونی تواناتر بودند. همهٔ بار این گناه را برگردان مدرسه و معلم و حتی سازمان آموزش و پرورش نباید انداخت زیرا در مدارس و دانشگاه‌ها مخصوصاً به آموزش زبان فارسی اعتنا می‌شود، شاید زمان با ما سرناسازگاری دارد که به زبان ما چندان وقوعی نمی‌نهد و اقبال به آن کم شده است، گویی زبان، خود پا پس کشیده است. این وضع هرچه باشد وحشت‌آور و خطرناک است زبان و شعر که پا پس می‌کشد آدمیان از زمان و تاریخ بیرون می‌افتدند و برای این‌که در غفلت نمانند نادانسته به تکرار مشهورات زمان یا مطالب گذشته می‌پردازند که اگر دیروز معنایی داشت اکنون که از دیروز گسیخته است و با فردایی هم نسبت ندارد از معنای اصلی تهی شده است.

مدرسه محل تمرین چیزی که به دیروز تعلق دارد و برای زندگی دیروز مناسب بوده است، نیست. مدرسه جایی است که در آن به گفتهٔ معجزه مانند مولای آزادگان علی امیرالمؤمنین علیه السلام فرزندان باید برای زمان خودشان یعنی آینده بار آیند. زمان فرزندان چیست و چگونه می‌توان حداقل آشنایی اجمالی با آن پیدا کرد، این چیزی است که صاحب‌نظر تعلیم و تربیت باید به آن بیندیشد. ما اکنون آینده را با اجرای برنامه‌های توسعهٔ اجتماعی - اقتصادی در نظر

و حساب کردن را بدانند و اطلاعاتی از تاریخ و جغرافیا و فرهنگ و ادب داشته باشند و با کلیات علوم زمان آشنایی پیدا کنند؛ ولی آیا نباید درس‌ها و مطالب درسی تناسبی با وقت دانش‌آموز و توانایی‌های ادراکی او داشته باشد. اگر برنامه ریزان کمال طلب نبودند و مقدار لازم معلومات را می‌دانستند و مدرسه به تعلیم همان مقدار اکتفا می‌کرد و جایی و مجالی برای مطالعه آزاد و ظهور و اظهار استعداد و علاقه باقی می‌گذاشت آموختن تمام مواد درسی کنونی موجه بود. اما اکنون ما همهٔ چیز و همهٔ علوم را می‌خواهیم در مدرسه بیاموزیم و گاهی از این بابت احساس غرور می‌کنیم اما کمتر به این معنی فکر می‌کنیم که بهترین محصلان مدارس که به دانشگاه می‌روند به فرض این‌که همهٔ آن درس‌ها را آموخته باشند در آنجا بیشتر آموخته‌ها را به فراموشی می‌سپارند. اکثریتی هم که نه به دانشگاه راه می‌باشد و نه حتی شغلی مناسب پیدا می‌کنند از ابتدا به نحوی از زیر بار فراگرفتن درس‌ها شانه خالی کرده‌اند و اگر چیزی آموخته‌اند چون به دردشان نمی‌خورده است در حفظ آن نکوشیده‌اند.

بی‌ثمر بودن سودای آموختن همهٔ چیز به مقدار هر چه بیشتر مخصوصاً وقتی آشکار می‌شود که بسیاری از دیپلمه‌ها و حتی بعضی از لیسانس‌ها بعد از پانزده شانزده سال درس خواندن از نوشتمند یک مطلب کوتاه به زبان مادری خود عاجزند و با این‌که صدھا صفحه مثلاً تاریخ و جغرافیا خوانده‌اند از تاریخ و جغرافیای کشور خود - اگر

به این جهت مجریان کمتر توانایی اجرای آن را داشته‌اند و دارند. مشکل بزرگ در برنامه ریزی غفلت از امکان‌ها و توانایی‌های اجراکنندگان است و این غفلت تا حدی طبیعی است زیرا آدمیان دوست نمی‌دارند که ضعف‌ها و ناتوانایی‌های خود را تصدیق کنند و نمی‌دانند و نمی‌پذیرند که با این تصدیق شاید اندکی توانایی به دست آورند، گاهی این غفلت به جایی می‌رسد که دیگر نام غفلت به آن نمی‌توان داد. تصویب قانون تعليمات اجباری در زمانی که در بزرگترین شهر کشور تعداد مدرسه از عدد انگشتان دست تجاوز نمی‌کرد یک غفلت معمولی نبود بلکه نشانه ناتوانی از ادراک جهان جدید و امکان‌ها و راه‌های آن و تمیز ندادن توانایی و علم از ناتوانی و جهل بود. عیب نیست که آدمی در طلب بالاترین مراتب کمال باشد، این هم امکان دارد که آدمیان از یک نظم و نظام زندگی بگذرند و طرحی دیگر در اندازند؛ اما مردمی که برای زندگی خود از نظمی مستقر گرده برداری می‌کنند و کمال را در پیمودن راه طی شده می‌دانند باید گام به گام پیش روند و هرگامی را با دقت بردارند. صاحب‌نظران آموزش و پرورش در اروپا و آمریکا بیشتر و بهتر می‌توانسته‌اند به مدرسه بیندیشند زیرا در عالم زندگی آن‌ها تناسبی میان مدرسه و فضای بیرون از مدرسه وجود داشته است، اما در جهان توسعه نیافته اگر صاحب‌نظری پیدا شود باید ابتدا بیندیشد که چگونه می‌توان مدرسه را در متن جامعه در جای مناسب قرار داد.

می‌آوریم و می‌کوشیم که آن را بسازیم. در این وضع هم مهم این است که توانایی طراحی آینده و برنامه ریزی و آینده‌سازی و حتی نیاز به آن در همه جا به یک اندازه نیست. غرب جدید در ابتدای بسط خود به برنامه ریزی نیازی نداشت و در راه علم و تکنولوژی به حکم نظام ارگانیک بی‌ برنامه پیش می‌رفت و موانع را هم غالباً از سر راه بر می‌داشت، بعدها که راه دشوار شد ناگزیر به برنامه ریزی روکرد و در این راه هم ناتوان نبود. اما وقتی قدرت ساختن در جنب میل به مصرف و نابودسازی، برتری خود را از دست داد، برنامه ریزی در اقتصاد و جامعه و مخصوصاً در آموزش و پرورش دشوار شد.

در جهان دنباله‌رو جهان متجدد، برنامه ریزی معمولاً روگرفت نامنظم پیشرفت‌های جهان توسعه یافته برای اوضاع و زمان‌ها و شرایط متفاوت است. جهان توسعه یافته همواره می‌خواسته است و می‌خواهد به وضع اکنون جهان توسعه یافته برسد، اما تا مسافتی از راه گذشته تجدد را بپیماید زمان کنونی یا اکنون تجدد، با سرعت بیشتر تغییر کرده است. پس باید از اکنون توسعه یافته بگذرد و می‌گذرد اما نمی‌پذیرد که به یک یا دو قرن پیش بازگردد و مگر ممکن است که کشوری مثلًا در وضع ابتدای قرن نوزدهم دانمارک و اتریش قرار گیرد. در چنین وضعی ناگزیر از تاریخ دویست سیصد ساله تجدد طرح‌ها و اقدام‌هایی برگرفته می‌شود که در ظاهر با شرایط موجود تناسب داشته باشد، این برنامه‌ها معمولاً مناسب از آب در نمی‌آیند و

پرورش دشوار و شاید غیرممکن باشد، وضعی که برای مدرسه ضرورتاً وجود دارد و نمی‌توان آن را حذف کرد. آموزش و پرورش بیشتر توجیه اخلاقی دارد و البته در حقیقت امری شبیه اخلاقی است. به عبارت درست وقتی چند میلیون دانشجو درس‌هایی می‌خوانند که نمی‌دانیم چه تعلقی به آینده دارد و در آینده از آن‌ها چه فوائدی عاید می‌شود و در عین حال نمی‌توانیم مانع درس خواندن جوانان شویم تنها توجیهی که باقی می‌ماند این است که مگر درس خواندن و با سواد بودن بهتر از درس نخواندن و بی‌سواد ماندن نیست؟ این پرسش، پرسش جدلی در یک وضع شبیه اخلاقی است. اگر حقیقتاً اخلاقی بود می‌بایست بتوانیم راهی دیگر اختیار کنیم یا لاقل درس خواندن و مدرسه رفتن را یک وظیفه اخلاقی... و نه یک تحمل یا در بهترین صورت پیروی از رسم و برای کسب اعتبار و حیثیت بدانیم. تا وقتی پاسخ این پرسش که چرا همه باید به مدرسه بروند روشن نشود (خواهش می‌کنم که با غرور و بی‌اعتنایی مگویید که علم شرف است و آموختنش نیاز به توجیه ندارد و خیلی زود پرسش را بیجا مخوانید. اگر حقیقتاً علم را مایه شرف می‌دانید و برای کسب شرفش می‌آموزید پس چرا شریفترین علوم را نمی‌آموزید و تقدّم و اولویت را به کاربردی‌ترین دانش‌ها که اگر کاربرد نداشته باشند هیچ شرفی ندارند، می‌دهید) مدرسه و آموزش معنای درست خود را پیدا نمی‌کند. شاید بگویند که این پرسش در شرایط کنونی پاسخ روشنی

چنان که گفته شد آموزش و پرورش از سیاست جدا نیست اما در جهان رو به توسعه و توسعه نیافته چون سیاست بنیاد استوار ندارد کار آموزش و پرورش هم دشوار است و در مقابل بسیاری از گرفتاری‌های سیاست هم به آموزش و پرورش و مسائل آن باز می‌گردد. این‌که اهل تعلیم و تربیت ما به کارهای تخصصی خود می‌پردازند و توجهشان بیشتر به روش‌ها و تکنولوژی‌های آموزش و برنامه‌ریزی‌های درسی و... است بی‌وجه نیست اما مخصوصاً باید توجه شود که اگر تدبیر جزئی که در تعلیم و تربیت جهان توسعه یافته کم و بیش کارساز می‌شود در جهان توسعه نیافته کمتر نتیجه می‌دهد و جهش این است که در آن‌جا مقدمات برای اعمال تدبیر جزئی فراهم شده است. اگر در جهان متعدد سواد همگانی شد و همه می‌بایست به مدرسه بروند برای این بود که قوام جامعه جدید و سیر تحول آن بدون مشارکت همگانی میسر نمی‌شد. اما در جایی که کودکان و جوانان باید درس بخوانند و ندانند که فردا چه وظیفه و جایگاهی در زندگی دارند شاید خود را گرفتار ضرورتی بی‌فرجام بیابند، آن‌ها باید به مدرسه بروند و درس بخوانند و چرا نخوانند و اگر به مدرسه نروند و درس نخوانند چه کنند؟

درس و مدرسه جدید برای ساخت آینده است، پس جوانانی که در مدرسه درس می‌خوانند باید لاقل به اجمال مقام و جایگاه خود را بیابند و باز شناسند، بدون این شناخت طراحی برنامه آموزش و

ظاهر ساده به نظر می‌آید یک مسئله بسیار پیچیده و دشوار سیاسی است.

برای این‌که این مشکلات در حدود توانایی‌های ما قرار گیرد از پرسش نباید بهراسیم، ترسیدن از پرسش راه‌ها را می‌بندد و در نتیجه جهل و جاهله رفتن به عنوان ضرورتی طبیعی توجیه می‌شود. اگر پرسش از وضع آموزش را صلاح نمی‌دانیم، ندانستن و غفلت را صلاح دانسته‌ایم، پرسیدن و فکر کردن نه فقط ما را از راه باز نمی‌دارد بلکه ما را به درک توانایی‌ها و ناتوانی‌ها و عیوبها و حسن‌ها راه می‌نماید. البته پرسش متعلق به تفکر، پرسش صرفاً صوری و رسمی نیست، پرسش صوری و صرفاً لفظی منشأ هیچ اثری نمی‌شود. کافی نیست که بخواهیم و دوست بداریم که محصول مدارس باسوساد و کاردان و متخلّق به اخلاق پسندیده باشند، مهم این است که بدانیم از چه راهی و با چه زاد و توشۀ راه باید رفت تا به این مقاصد عالی رسید. گاهی به نظر می‌رسد که با اعلام این مقاصد و نیّات خوب مقصود حاصل شده است.

چندین سال پیش اظهار مطالبی نظیر آن چه گفته شد زمینه را برای اخذ تصمیم برای تجدید نظر در برنامه آموزش و پرورش مهیا ساخت و شورایی به نام شورای تغییر بنیادی نظام آموزش و پرورش کشور تشکیل شد. این شورا سال‌ها با همکاری بیش از دویست دانشمند و استاد دانشگاه مطالعه و پژوهش کرد و طرحی مخصوص ببعضی

که مقبول همه قرار گیرد ندارد و طرح آن ممکن است ما را از کار و راه باز دارد. قسمت اول گفته درست است، ما اکنون نمی‌توانیم به درستی بگوییم که چرا همه باید به مدرسه بروند و برای چه در دانشگاه‌ها بیش از تعدادی که نیاز داریم متخصص تربیت می‌کنیم. ولی قسمت دوم گفته بی‌وجه است و شاید جزء اول را هم از اعتبار بیندازد. اندیشیدن به پرسش هرگز کسی را از راه باز نمی‌دارد مگر آن‌که اندیشیدن با دادن پاسخ منفی و سلبی اشتباه شده باشد و مگر چگونه می‌توان در پاسخ به پرسش گفت که پس به مدرسه و دانشگاه نرویم و درس نخوانیم، البته اگر چنین پاسخی داده شود نه فقط یأس‌آور است بلکه در آن جهل بر علم تقدم یافته است. فکر کردن نفی و اثبات نیست؛ اگر فرض کنیم که تعدادی از بهترین فارغ التحصیل‌های دانشگاه‌های ما برای ادامه تحصیل به جای دیگر می‌روند و بسیاری از آن‌ها هرگز باز نمی‌گردند می‌توانیم متأسف باشیم که چرا باید از امکانات محدود ما برای کشورهایی که امکان‌های بسیار دارند و قدری از آن امکان‌ها و مزیت‌ها را احیاناً با استیلا به دست آورده‌اند، دانشمند و کارشناس تربیت کنیم (یا چرا بهترین استعدادهای کشور باید به عنوان مواد خام به رایگان صادر شوند) اما چه کنیم که دانشجو و فارغ التحصیل و دانشمند را نمی‌توانیم از طلب کمال باز داریم و آن‌ها را از رفتن به جایی که شرایط پژوهش فراهم‌تر است باز داریم. مهاجرت دانشمندان با این‌که در

طوری هماهنگ کرد که بتوانند راه توسعه را بگشایند و پیمایند هر چند که راه، راه تاریخ تجدد است چون خود آن را گشوده ایم و می‌پیماییم غنیمتی است.

گاهی این جا و آن جا از توسعه پایدار می‌گویند. این جا پایدار به معنی مناسب و هماهنگ است، توسعه پایدار پیشرفته است که کمترین آسیب اجتماعی و فرهنگی و آلودگی و ویرانی طبیعت بر آن متربّب شود. این توسعه اگر محال نباشد آسان به دست نمی‌آید زیرا در آن اقتصاد و جامعه و فرهنگ و آموزش و پرورش و پژوهش و تحقیق و سیاست باید در یک تناسب قرار گیرند. در تاریخ تجدد مابایی و توسعه و گسترش تجدد هیچ نشانی از توسعه پایدار نمی‌یابیم به این جهت بدینانه نیست که آن را آرزو بدانیم. در راه دشوار و ناهموار توسعه احتمال بسیار هست که حادثه‌ای توسعه اقتصادی - اجتماعی را گند یا تند کند. دولت و حکومت هم می‌توانند اثرگذار باشند، همچنین این احتمال وجود دارد که در وضع رکود و کندی توسعه اقتصادی - اجتماعی آموزش و پرورش هم تشریفاتی و صوری شود و اگر توسعه‌ای هست صرفاً کمی باشد. این توسعه کمی گاهی کار پیشرفت را دشوارتر می‌کند و از جمله لوازمش افزایش بیکاری آشکار و پنهان است. در این وضع هم نمی‌توان از توسعه آموزش جلوگیری کرد، ولی آیا چاره‌ای وجود ندارد که با آن درس و مدرسه را از صورت یکنواخت و احیاناً ملال آور بیرون آورند؟

تغییرهای صوری ظاهرًا متناسب را فراهم آورد که متأسفانه اثری در حل مشکل نداشت و پس از چند سال عملاً از آن صرف نظر شد. پرسشی که صرفاً پرسش یک یا چند تن باشد و مخاطبان آن را صوری تلقی کنند، پاسخ ندارد. وقتی کشور در باب مدرسه و آموزش پرسش ندارد، حداکثر در آن چه هست می‌توان بعضی اصطلاحات جزئی انجام داد. البته طرح پرسش هم معجزه نمی‌کند بلکه باید در جان‌ها نفوذ کند و آن‌ها را مهیای اصلاح سازد.

در هر صورت مشکل آموزش و پرورش چندان اساسی است که با اخذ تصمیم‌های اداری و به صرف تدوین آیین‌نامه و دستورالعمل به رفع آن نمی‌توان پرداخت. ما در مدرسه (صرف‌نظر از معلومات و سواد و اطلاعات لازم همگانی و هر روزی) درس‌هایی می‌آموزیم که به شغل‌های رسمی زمانه و به کار ساختن و پرداختن جهان مربوط است، ولی آیا به درستی می‌دانیم که چه جهانی را می‌خواهیم بسازیم و مگر ما هم بشر را حیوان‌افزار ساز می‌دانیم و غایتمان تصرف و تسخیر جهان است. آیا در صدد ساختن جهانی هستیم که صورت بالتبه متوازن آن در قرن نوزدهم در اروپا و آمریکا ساخته شده است؟ مانه می‌توانیم و نه می‌خواهیم از جهان صدسال پیش اروپا و آمریکا تقلید کنیم ولی چه کنیم که در تاریخ کنونی توسعه چه بخواهیم و چه نخواهیم تقلید از سیر تجدد است. این تقلید را مطلقاً بد و مذموم نباید دانست، یعنی اگر بتوان فکرها و دست‌ها و قدم‌هارا

شاید شرایط برای اجرای این قبیل پیشنهادها و حتی اندیشیدن به آن‌ها مهیا نباشد ولی این‌ها اصلاً پیشنهاد نیست بلکه تذکر است. تذکر به این‌که آموزش و پرورش صرف یک تخصص نیست بلکه جزئی مهم از سیاست است که در جهان کنونی به همه کارهای که دیگر چندان کاری از دستش بر نمی‌آید تبدیل شده است. مقصود این نیست که کار اهل تعلیم و تربیت را به سیاستمداران باید سپرد. سیاستمداران معمولاً و قاعده‌تاً بی مدد دانشمندان نمی‌توانند تصمیم بگیرند، اما به هر حال تصمیم‌گیری در جامعه به عهده سیاست است و در آموزش و پرورش هم این سیاست است که در آخرین وله باید تصمیم بگیرد. اکنون هر کس می‌خواهد در تعلیم و تربیت اقدام مؤثری بکند باید بداند که اولاً تعلیم و تربیت در قلمرو سیاست قرار دارد و ثانياً کار سیاست و به تبع آن تعلیم و تربیت در جهان کنونی از همیشه دشوارتر شده است زیرا این جهان به سرعت دگرگون شونده دیگر نیاز ندارد که با تصمیم (آزاد) سیاسی دگرگون شود مگر آن‌که آینده‌ای دیگر در راه باشد.

برای جلوگیری از پیش آمدن بعضی سوء تفاهem‌ها باید تصریح کنم که، مطالب این دفتر درباره آموزش و پرورش است و نه در آموزش و پرورش. نویسنده مقالات متخصص در آموزش و پرورش نیست و نمی‌تواند در مباحث تخصصی آن وارد شود، ولی تعلیم و تربیت صرف تخصص نیست. شاید برای اولین بار افلاطون بود که تعلیم و

نجات مدرسه از یکنواختی که در آن اختیار دانش‌آموز تقریباً هیچ است، در عالم نظر چندان دشوار نیست. چنان که در دهه‌های اخیر طرح‌ها و پیشنهادهای بسیار برای برداشتن حصار کلاس‌های درس و زدودن ملال از برنامه‌های درسی عنوان شده است، اما مشکل ظاهرأ از آن چه می‌پندارند بزرگتر است. در کشور ما هم ظاهرأ هیچ‌کس جرأت نمی‌کند به تمامیت برنامه‌های درسی دست بزنند زیرا این گمان که نوجوانان هر چه بیشتر بیاموزند و هر چه برنامه مدرسه پرتر و فشرده‌تر باشد بهتر است در اذهان چنان رسوخ یافته است که در آن شک روا نمی‌دارند. اگر همه دانش‌آموزان مدارس به دانشگاه می‌رفتند از آن‌جا که کنکور دانشگاه و برنامه درسی دبیرستان و تحصیلات دانشگاهی به هم بسته‌اند فشرده بودن برنامه‌های درسی تا حدی می‌توانست موجه باشد، اما وقتی بیشتر دانش‌آموزان، از راه یافتن به دانشگاه باز می‌مانند آیا بهتر نیست که در مدرسه کلیات همه علوم را در حد ضرورت بیاموزند و برای مطالعه و بحث در مطالبی که دانش‌آموزان به آن علاقه دارند یا بر اثر مطالعه به آن علاقه پیدا می‌کنند وقتی بگذارند. اصلأ چرا به جای این‌که محصلان یک کتاب سیصد صفحه‌ای بخوانند و پنج صفحه آن را یاد نگیرند و به خاطر نسپارند کاری نکنیم که ضروری‌ترین مطالب یک درس را مثلاً در صد صفحه گردآوری و آن را طوری تعلیم کنند که نه فقط همه آن را یاد بگیرند بلکه بدانند که چرا باید یاد بگیرند و یادگرفته‌ها را حفظ کنند.

انقلاب در آموزش

ملاحظاتی در باب برنامه آموزش دوره‌های راهنمایی و دبیرستانی

اگر از ما بپرسند که در کشور باید چه کارهای مهم و اساسی صورت گیرد چه پاسخ می‌دهیم؟ شاید بگوییم تورم را باید مهار کنند، مدرسه و دانشگاه و راه و راه‌آهن بسازند و به علم و پژوهش بیشتر اهمیت بدهند و در توسعه کشاورزی و صنعت بکوشند و...

اینها و کارهای دیگر مهم است و باید بشود اما کارهای اساسی‌تری هم هست و تا این کارها انجام نشود هیچ کار دیگری چنانکه باید به موفقیت نمی‌رسد. از میان این مسائل اساسی‌تر، دو مسئله ظاهرتر و فوری‌تر است و عجیب که کمتر به آنها توجه می‌شود یا توجهی که باید بشود نمی‌شود. این دو مسئله عبارت است از آموزش عمومی (به خصوص در دوره راهنمایی و دبیرستانی) و نظام

تربیت را در نظام مدینه (سیاست) وارد کرد و از آن پس فیلسفه‌ان به آن پرداختند. اکنون هم که تعلیم و تربیت به یک علم تخصصی مبدل شده است بزرگانش فیلسفه‌اند. پس عجب نیست که یک دانشجوی فلسفه بخصوص اگر شخص سال تجربه تعلیم داشته باشد و بیش از هفتاد سال از عمر خود را در مدرسه گذرانده باشد چیزی درباره تعلیم و تربیت و امکانات آن بگویید. کار فلسفه، نقد و بحث در شرایط امکان وجود و عمل است، من هم در این اوراق پیوسته به این معنی اندیشیده‌ام که برای بیرون آوردن سازمان آموزش و پرورش از دشواری این راهنمایی‌ها نه فقط مغتنم بلکه ضروری است، اما باید اندیشید در این راه چه شرایط و مقدماتی باید فراهم شود. راهنمایی‌های استادان آموزش و پرورش در صورتی کارساز است که شرایط و مقدمات لازم برای اجرای آن‌ها فراهم شده باشد. کاش می‌توانستیم به بهترین وجه از این راهنمایی‌ها بهره‌مند شویم و اصول و قواعد تعلیم و تربیت را از کتاب‌ها و کلاس‌های درس دانشگاه به خانه و مدرسه و کوچه و بازار بیاوریم.

رضا داوری اردکانی

حداقل یکی از آنها منتشر شود. مسئله آموزش نوجوانان و جوانان را باید نوشت، حتی اگر کوچکترین اعتنایی به آن نشود (و البته دلیلی ندارد که به آن اعتماد نکنند. من در اخلاق و روحیات وزیر آموزش و پرورش این درک و شجاعت را می‌بینم که به آنچه پیشنهاد می‌کنم توجه کند و اگر آن را موجّه و درست یافت در صدد اقدام و اصلاح برآید). مسئولان و متخصصان آموزش و پرورش گرفتار مسائلی مانند کمبود معلم و بودجه و نداشتن جا و ساختمان و وسایل و افزایش روزافزون تعداد نوآموز و دانشآموز و امثال اینها هستند، اما مشکل بزرگتر این است که ما برای مسائل بزرگ و کوچک راه حل‌های آسان می‌جوییم. در بسیاری از موارد قبل از آن که مسئله را درست طرح کرده باشیم برای آن جواب حاضر و آماده داریم و به این جهت خود را محتاج بحث و فحص نمی‌دانیم و بدتر از همه اینها این که می‌پنداریم، می‌توان مسائل پیچیده و معضلات اجتماعی و فرهنگی را با اتخاذ تصمیمات اداری و به مدد آئین‌نامه و مقررات حل کرد.

اخیراً در مجله سروش ترجمه مصاحبه با یکی از صاحبنظران فرانسوی (لوک فری) منتشر شده است. من با خواندن آن مصاحبه برتردیدی که در نوشتن یا نوشتمن این یادداشت داشتم غلبه کردم. با این که اروپایی غربی در امر آموزش حداقل بعضی از مشکلات کنونی ما را پشت سر گذاشته است، صاحبنظر فرانسوی در این مصاحبه مطالبی گفته که گویی از زبان ما و در باب مسائل آموزش کشور ما است.

و ترتیبات اداری. مشکل است که یکی از این دورا مقدم و مهم‌تر از دیگری بدانیم و شاید این دوازراهی که به چشم ظاهر نمی‌آید، بهم مربوط باشند و حل یکی درگرو حل دیگری باشد (و درست بگوییم این مسائل در شرایطی پدید آمده است که تا به آن شرایط تدبیر پیدا نکنیم از عهدۀ حل مسائل هم برنمی‌آییم. ولی تا ظاهر مسئله روشن نشود به شرایط آن نمی‌توان پی برد). اما در اینجا دو مسئله را با هم نمی‌توان مطرح کرد.

من از مسئله آموزش آغاز می‌کنم که چهل و چند سال به آن اشتغال داشته‌ام و بیشتر در باب آن مطالعه و تأمل کرده‌ام، ولی آنچه می‌نویسم یک مقاله نیست. من نمی‌نویسم که اظهارنظری کرده باشم. این نوشته یک تذکر و درخواست جدی است یعنی از اولیاء وزارت آموزش و پرورش می‌خواهم که در آنچه می‌گوییم تأمل کنند و از استادان و علمای تعلیم و تربیت توقع دارم که اگر مطاوی این نوشته و پیشنهاد را به طور کلی درست یافته‌ند نقایص جزئی را مهم نشمارند و در توضیح و تفصیل آن را یاری کنند.

۱- سال گذشته سردبیر یکی از مجلات آموزش و پرورش با من مصاحبه کرد و چون موقع و مقام را مناسب دیدم، مطالبی در باب برنامه آموزش دوره‌های راهنمایی و دبیرستانی و کتب درسی گفتم. نمی‌دانم این نوشته زودتر چاپ می‌شود یا آن مصاحبه؛ ولی امیدوارم